

### دانش ادبی

آ- در فارسی کهن در برخی از موارد، فعل ماضی سوم شخص مفرد از مصدر «رفتن» به صورت «برفت» به کار می‌رفت و در برخی از مواقع بدون «ب» و به صورت «رفت» استفاده می‌شد. با کمی دقت می‌توان دریافت که از فعل «برفت» زمانی استفاده می‌شد که نویسنده مقصد رفتن را در جمله نمی‌آورد و فعل «رفت» آنگاه کاربرد داشت که مقصد رفتن در جمله یاد می‌شد.

ب- در فارسی کهن گاهی اوقات، فعل اسنادی «بود» و «است» معنای «داشتن» را می‌رسانده است.

مثال: مرا دوستانی وفادار بود. ← من دوستانی وفادار داشتم.

مرا با او کار است. ← من با او کار دارم.

### جستنی صفحه ۵۶

۱. آری به قدر می‌گویم و بی‌موقع و بی‌حساب نمی‌گویم. ← بی‌موقع: نابهنگام، نسنجیده: بی‌حساب

۲. بارها گفت که: «بر چرخ‌اثر/ بادها راست را است» فراوان تأثیر ← بارها گفت که: بر چرخ‌اثر، بادها تأثیر فراوان دارند.

هر چه از خاک شوی بالاتر/ باد را بیش‌گزند است و ضرر ← هر چه از خاک بالاتر شوی/ باد، ضرر و گزند بیش‌تر دارد.

### نوشتنی صفحه ۵۶

۱. \* باری: پس، بنابراین، به هر جهت، در هر صورت

\* باری: به هر جهت، در هر صورت، به هر حال

۲. \* تو را بیاموزم. ← به تو بیاموزم.

\* اگر حرام را صد گونه از این آداب به جا بیاوری؛ فایده ندارد. ← اگر از حرام با صد گونه از این آداب بخوری؛ فایده ندارد.

۳. \* من او را بیستم؛ چگونه برفت؟! ← مقصد نامشخص است.

\* سوی پارس رفت... ← مقصد مشخص است.

\* ... به سرخس رفت ← مقصد مشخص است.

\* از بلخ برفت... ← مقصد نامشخص است.

۴. \* هر گلی را بویی است. ← هر گلی بویی دارد.

\* هر کسی را در این گیتی سرنوشتی باشد. ← هر کسی در این گیتی سرنوشتی دارد.

\* دیده‌ی سیر است مرا، جان دلیر است مرا ← چشمان با تجربه و دل و جان شجاع دارم.

\* ایشان را تجربتی نباشد. ← ایشان تجربه‌ای ندارند.

\* یعقوب لیث را برادری بود، .... ← یعقوب لیث برادری داشت....

\* هیچ کس را در حضورش راه نیست. ← هیچ کس در حضورش راه ندارد.

\* ما را با او کاری نیست. ← ما با او کاری نداریم.

## خواندنی صفحه ۵۷

دانش‌آموزان عزیز، حکایت صفحه ۵۷ کتاب فارسی تکمیلی، از بوستان سعدی را با توجه به توضیحات پاورقی بخوانید.

## نوشتنی صفحه ۵۸

۱. یکی در نجوم اندکی دست داشت ← یک نفر در علم ستاره‌شناسی اندکی دانش و تجربه داشت.

بر گوشیار آمد از راه دور ← از راه دور، نزد ابوالحسن گوشیار آمد.

بدو گفت دانای گردن‌فراز: ← دانای سربلند و سرافراز، به او گفت.

۲. خردمند از او دیده، بردوختی / یکی حرف، در وی نیاموختی ← استاد خردمند، چشم از او برداشت و به وی توجهی نکرد و حتی یک کلمه نیز به او نیاموخت. (مقصود: او را به شاگردی نپذیرفت.)

۳. ز هستی در آفاق، سعدی صفت / تهی گرد و بازآی پرمعرفت ← این بیت به سفرهای طولانی سعدی از نوزده سالگی تا پنجاه سالگی اشاره دارد. وی ثمره این سفرهای دور و دراز را کسب علم و معرفت می‌داند.

### اندیشیدنی صفحه ۵۸

\* هر دو حکایت سعدی و جنید و بهلول به این نکته اشاره دارند که: آدمی نباید به آنچه می‌داند؛ مغرور و شیفته شود. برای کسب علم و معرفت، تواضع و فروتنی لازم و ضروری است.

### اندیشیدنی صفحه ۵۹

\* این شعر انگلیسی مانند درس آداب نیکان به آسیب‌های جدی جامعه‌ی ماشینی و آراسته به علم و فن و استفاده‌ی نابه‌جا و نسنجیده از امکاناتی که فراهم آمده است؛ اشاره دارند. (صفحه ۵۴ کتاب فارسی وزارت)

### دانستنی صفحه ۶۰-۶۱

آشنایی با فرهنگستان (۳) ← (لطفاً مطالعه شود).

### حکایت: خودشناسی صفحه ۶۲

### دانش زبانی صفحه ۶۳

به کاربرد «می» در پایان فعل‌های کهن توجه کنید:

۱. هر روز بامداد برخاستی و کلید برداشتی و در خانه باز کردی. ← او هر روز بامداد برمی‌خاست و کلید برمی‌داشت و در خانه باز می‌کرد. (ماضی، سوم شخص مفرد)

این شکل از کاربرد «می» با فعل ماضی دوم شخص مفرد (تو هر روز بامداد بر می‌خاستی و کلید بر می‌داشتی و در خانه باز می‌کردی) اشتباه می‌شود. برای جلوگیری از این تداخل و اشتباه، امروزه دیگر بخش پسین «می» کاربرد ندارد؛ مگر در فعل «بایستی» از مصدر «بایستن»:

۲. بایستی هر روز پیاده به مدرسه می‌رفتم. ← می‌بایست؛ هر روز پیاده به مدرسه می‌رفتم.

## جستنی صفحه ۶۳

\* گودالی دید در آن خانه، چنان که جولاهگان را باشد. ← ... آنچنان که جولاهگان دارند.

## اندیشیدنی صفحه ۶۳

\* آن چنان که در دانش زبانی توضیح داده شد؛ بخش پسین «ی» در ماضی دوم شخص مفرد و ماضی سوم شخص مفرد ابهام و دو پهلویی ایجاد می کند.

